

هو العليم

نقد و بررسی فعلیت اجزاء لا یتناهی

تبیین معنای حرکت و اقسام آن

شرح منظومه جلسہ پانزدهم

(المقصد الاول فی امور العامة، الفریدة الأولى فی الوجود و العدم، غرر فی أصالة الوجود)

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سرّه

تبیین معنای حرکت و سکون در کلام ملاصدرا

در تتمه بحث دیروز نظریه مرحوم صدرالمتألهین در باب حرکت روشن شد که حرکت عبارت است از تغییر و عبور در یک زمان محدود که منطبق بر یک مسافت محدود است، یعنی اول و منتهائی دارد.^۱

و ما به هیچ وجه نمی توانیم برای حرکت، سکون قائل بشویم:

مطلب اول: این است که سکون نقیض حرکت است بلکه ضدین کالتقیضین هستند. یعنی حرکت و لاکرکت که عبارت از سکون است دو شیء متقابل در حکم نقیضین هستند. بنابراین ذاتاً و مفهوماً سکون با حرکت تنافی دارد.

و اما مطلب دوم این است که سکون عبارت از «آن» فاصل بین گذشته و آینده است. و چون این حرکت در زمان واقع می شود، پس یا زمان گذشته داریم یا آینده و مستقبل، و اصلاً زمان حال نداریم.

و فرض سکون در حرکت، مساوی با اثبات «آن» در زمان است؛ اثبات «آن» در زمان موجب می شود که وجود «آن» به صورت بی نهایت و بالفعل در خارج وجود داشته باشد و وجود «آن» بی نهایت در خارج باعث می شود که به هیچ وجه حرکتی انجام نشود بلکه حرکت جای خود را به سکون بدهد. بنابراین انقلاب لازم می آید و انقلاب هم محال است. این دو جهت بود بر اینکه «آن» و به عبارت دیگر سکون در حرکت تحقق ندارد.

کیفیت تبدل انواع در حرکت جوهریه

پس حرکت چیست؟ حرکت عبارت از یک تغییر در زمان است که منطبق است بر یک مسافت، یا بر یک کیف در موضوع، یا بر جوهر. به هر صورت حرکت حتماً باید در زمان انجام بشود. و بر این اساس در حرکت جوهریه که جوهر در ذات خودش به سمت جوهر دیگری تمایل پیدا می کند و گرایش پیدا می کند، آن جوهر دائماً نوعی را به انواع دیگری تبدیل می کند. یعنی آن جوهر در ذات خودش مرتب و دائماً نوع عوض می کند ولی ما چون تبدل نوع را در حرکت جوهریه احساس نمی کنیم لذا اسم یک نوع را بر یک برهه و بر یک قطعه از آن حرکت اطلاق می کنیم.

^۱ الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۲۲.

ولی در واقع باید بگوییم که حقیقت نوعی آن جوهر را در هر «آن» فرضی از آنات، نمی‌توانیم ادراک بکنیم. و شما به درستی نمی‌توانیم مشخص بکنیم که ماهیت جوهریه یک نوع در هر «آن» در چه مرحله‌ای است؟! چون دائماً در حال عبور و شدن است. بله، از نقطه نظر اینکه ماهیات مشترکة الاجناسی که در طول حرکت از باب اشتراک آنها در این حرکت، عارض بر این جوهر و وجود می‌شوند و همین‌طور فصول متقاربه‌ای که در حین حرکت عارض بر این ماده می‌شوند، لذا ما به فصل‌های متقاربه بسیار، یک حرکت توسطیه می‌دهیم و اسم آن حرکت توسطیه را یک نوع خاص می‌گذاریم.

تعریف حرکت قطعیه و توسطیه

ما یک حرکت قطعیه داریم و یک حرکت توسطیه:

حرکت قطعیه: عبارت است از اینکه متحرک هر نقطه‌ای از نقاط فرضیه مسافت را طی بکند یعنی مثلاً اگر یک مورچه‌ای از اینجا حرکت کرد و به آنجا رفت؛ هر ذره از ذرات فرضی را که بخواهد طی بکند ما می‌گوییم که یک مقداری حرکت کرده است؛ یک سانت حرکت کرد، دو سانت حرکت کرد، یک دسی‌متر حرکت کرد، یک متر حرکت کرد تا اینکه به آنجا رسید. پس هر مقداری که از شدن‌های او بگذرد به همان مقدار می‌گوییم که حرکت قطعیه در خارج انجام گرفته و تحقق پذیرفته است.

حرکت توسطیه: عبارت است از یک مجموعه‌ای که ما بر آن مجموعه، اطلاق یک شیء واحد می‌کنیم. من باب مثال اگر الآن این قالی را شما به چند قسمت تقسیم بکنید و برای هر قسمتی یک اسم بگذارید؛ یک تکه قسمت اول، یک تکه قسمت دوم، یک تکه قسمت سوم، و یک تکه قسمت چهارم.

مجاز بودن اطلاق حرکت بر حرکت توسطیه

منظور شما از اینکه می‌گویید مورچه الآن در قسمت اول است چیست؟ یک مورچه که نمی‌تواند در این قسمت اول جای بگیرد! یعنی مورچه نمی‌تواند کشش پیدا بکند و در قسمت اول باشد چون طول این قسمت اول شاید صدها برابر طول یک مورچه باشد.

منتها ما مجازاً و اعتباراً یک مقدار از مسافت را ساکن فرض می‌کنیم و متحرک را داخل در این قسمت، یک شیء واحد به حساب می‌آوریم یعنی می‌گوییم که این مورچه الآن در این قسمت است، بعد مورچه در قسمت دوم است، بعد مورچه در قسمت سوم است و بعد مورچه در قسمت آخر است. درحالی‌که مورچه در هر قسمتی ساکن نیست و آن قسمت هم یک قسمت طی ناشدنی نیست که مورچه نتواند آن را طی بکند چون مورچه در هر جزئی از اجزاء دارد حرکت می‌کند.

معنا ندارد که بگوییم الآن مورچه در این قسمت است! چون این قسمت صدها برابر طول مورچه است. پس شما نمی‌توانید بگویید که مورچه در این قسمت است بلکه مورچه الآن در یک جزء از این قسمت است.

باز در این صورت هم نمی‌توانید دست بگذارید و بگویید که مورچه روی کدام جزء است؛ چون دائماً در حال حرکت و تغییر است، پس به حرکت توسطیه مجازاً حرکت می‌گوییم.

کاربرد حرکت توسطیه در باب اطلاق نوع به جواهر

این بحث در باب اطلاق نوع به جواهر به کار می‌آید؛ چون بنا بر حرکت جوهریه ما نوع را اطلاق می‌کنیم بر حرکت توسطیه جواهر در آن مقوله‌ای که الآن دارد حرکت می‌کند. بنابراین چون ما نوع را اطلاق می‌کنیم پس ناچاراً یک حرکت توسطیه را برای این جواهر قائل هستیم.

مثلاً الآن این خاک که جماد است فعلاً در مرحله خاک بودن تغییر و تبدل در او پیدا می‌شود. بعد می‌گوییم که این خاک به نبات تبدیل شده است پس الآن در مرحله نباتی تغییر در او پیدا می‌شود. در حالی که این خاک یک «آن» هم از حرکت خودش نایستاده است و دائماً در حال حرکت است. منتها چون بین خاک و بین نبات، یک قطعه از فصول مقاربه به انضمام آن جنس مشترک بین نباتیت و حیوانیت که همان جسمیت است را در یک حرکت توسطیه قرار دادیم، به اول و آخر آن حرکت توسطیه مجموعاً اطلاق جماد می‌کنیم. می‌گوییم که الآن این جواهر ما جماد است.

بعد این شروع می‌کند پای خودش را از این حرکت توسطیه به یک مقطع دیگری می‌گذارد که آن مقطع دیگر، اول نباتیت است. می‌گوییم که الآن جواهر ما تبدیل به نبات شد و همین‌طور این نباتیت ادامه دارد و می‌گوییم که الآن جواهر ما در نباتیت است. همین‌طور در نباتیت است تا وقتی که پای خودش را از نباتیت به یک مرحله دیگری که مرحله حیوانیت است می‌گذارد.

مثالی برای مقاطع مختلف حرکت توسطیه

مثلاً گوسفندی می‌آید و این علف را می‌خورد؛ وقتی که این علف را خورد تا وقتی که در شکم او است باز هنوز نبات است و اگر شما آن موقع او را ذبح بفرمایید می‌بینید که باز در شکم او نبات وجود دارد منتها صورت و شکل آن عوض شده است ولی باز همان نبات است. وقتی که شروع به حرکت می‌کند تا به شکم می‌رسد، حرکت توسطیه نباتیه را طی می‌کند و ما نوع نبات را به آن اطلاق می‌کنیم. اینها یک مطالبی است که در مباحث بعدی خیلی به درد می‌خورد که چطور تمام عالم به‌طور دائم در حال تغییر و حرکت است و به‌سوی کمال حرکت می‌کند. در بحث نفس «النَّفْسُ جِسْمَانِيَّةُ الْحُدُوثِ وَ رُوحَانِيَّةُ الْبَقَاءِ»، همه این مباحث می‌آید.^۱ سپس همین‌که از داخل معده رفت و شروع به یک فعل و انفعالاتی در داخل بدن انسان یا آن حیوان کرد حرکت توسطیه حیوانیه شروع می‌شود؛ و از این به بعد حیوان است.

^۱ شرح المنظومة، ج ۵، ص ۱۱۳؛ الحکمة المتعالیة، ج ۸، ص ۳۴۷.

و بعد دوباره حرکت خودش را ادامه می‌دهد و به انسان تبدیل می‌شود. البته آن وقت تازه بین حیوانیت و بین انسانیت هم در اینجا فرق است؛ وقتی که نطفه می‌خواهد تبدیل به انسان بشود، آن نطفه حیوان نیست بلکه بین حیوان و انسان است. آن نطفه از حیوانیت در آمده است و دارد یک برزخ بین حیوان و انسان را طی می‌کند. لذا هیچ وقت نطفه گوسفند تبدیل به انسان نمی‌شود. پس به نطفه انسان که الآن دارد انسان می‌شود شما نمی‌توانید بالفعل انسان بگویید و هم‌چنین به آن نمی‌توانید بالفعل حیوان بگویید. بله، از باب جنس اعم می‌توانید به آن، حیوان بگویید؛ از باب جنس مشترکی که بین آنها هست.

ولی چه فصلی الآن بر این جنس عارض شده است که به واسطه آن فصل این نطفه قابلیت پیدا کرده است که تبدیل به انسان بشود؟ آن فصل متقارب با انسانیت است که می‌تواند این را تبدیل به انسان بکند و آن نطفه بقر نمی‌تواند این را تبدیل به انسان بکند. ما به این مقطع‌ها که حرکت‌های متوسطه هستند یک نوع خاصی اطلاق می‌کنیم. اما در واقع اگر بخواهیم به دقت عقلی نگاه بکنیم باید در هر ثانیه‌ای از ثانیه‌ها یک نوع خاصی بر این جوهر بگذرد.

این بنا بر عقیده مرحوم صدرالمتألهین است در حرکت جوهریه و همین‌طور در هر حرکتی؛ چه حرکت کیفی، چه حرکت کمی، چه حرکت جوهریه.^۱ در تمام اینها ما یک حرکت متوسطه‌ای را برای متحرک قائل هستیم که در آن حرکت متوسطه یک اسم خاصی را بر آن متحرک اطلاق می‌کنیم. این مطلبی بود که ایشان فرموده بودند.

پاسخ به اشکال ابوریحان

مرحوم صدرالمتألهین معتقد هستند بر اینکه اگر اجزاء خارجی ما بالفعل هم غیرمتناهی باشند باز به مسئله اشکالی وارد نمی‌شود؛ چون مسئله ما اتصال حرکت بود که متحرک با تغییر در آن اتصال، مبدأ و منتهی را طی می‌کند.^۲

اما آن چیزی که در جواب ابوریحان به نظر می‌رسد^۳ این است که درست است که تحرک و حرکت عبارت از تغییر متحرک است - چون حرکت معنا ندارد که یک چیزی سواي متحرک باشد و غیر از متحرک در خارج چیزی نیست بلکه آنچه که در خارج تحقق پیدا می‌کند فقط همین متحرک است - منتها ما اسم تغییر در وضع متحرک را حرکت می‌گذاریم.

همه تغییر در وضع است؛ این دست الآن اینجا است و بسته می‌شود، بعد از آن به شکل قبل برمی‌گردد

^۱ الحکمة المتعالیة، ج ۳، ص ۳۱.

^۲ الحکمة المتعالیة، ج ۵، ص ۴۷.

^۳ حضرت استاد سابقاً در درس ۱۲ از همین سلسله دروس اشکال ابوریحان و پاسخ بوعلی را بیان فرموده‌اند.

و به صورت نیمه‌باز می‌شود، بعد برمی‌گردد و باز می‌شود، اسم این می‌شود حرکت. اما در خارج شیئی غیر از متحرک نداریم یعنی در عالم و ظرف خارج، شیئی غیر از متحرک نداریم و هرچه هست همان متحرک است. و آن تغییری که در وضع پیدا می‌کند همان شدنی است که آقایان به آن، حرکت می‌گویند.

پس بنابراین آنچه که در خارج داریم فقط متحرک است و حرکتی نیست. این متحرک می‌خواهد تغییری در وضع خودش ایجاد بکند و به واسطه آن تغییر، مسافتی طی بشود یعنی من که الآن در اینجا به این کیفیت نشسته‌ام بعد در سه متر، چهار متر جلوتر قرار می‌گیرم. چه فعل و انفعالی در من که با این وضع و با این خصوصیت الآن هستم پیدا می‌شود که من در چند متر جلوتر قرار می‌گیرم؟ در من که الآن این مکان را حیات کرده‌ام؟

معنای دقیق مکان در فلسفه

چون در خود مکان هم صحبت و بحث است که آیا مکان عبارت از همان سطح خارجی جسم است یا اینکه نه، ما غیر از سطح خارجی جسم یک چیز دیگری به نام مکان داریم؟ قول صحیح این است که مکان همان سطح خارجی جسم است. نه اینکه ما غیر از سطح خارجی جسم یک چیزی داریم که اسمش مکان است. مثلاً غیر از من یک جایی هست که اسمش مکان است و من آنجا می‌روم! نه این طور نیست، بلکه به همان سطح خارجی من، مکان می‌گویند. با این سطح خارجی که الآن من دارم اگر در اینجا واقع بشوم مکان من اینجا است، اگر در جای دیگری واقع بشوم مکان من آنجا است؛ پس اگر در اینجا باشم اصلاً در آنجا مکانی نداریم، و اگر در آنجا باشم اصلاً در اینجا مکانی وجود ندارد! اینکه می‌گویم اینجا و آنجا، خودش یک تسامح است، البته در واقع تسامح هم نیست و اصلاً این را نمی‌توانیم بگوییم چون خود سطح خارجی این کتاب، مکان برای کتاب است، سطح خارجی این فرش، مکان برای فرش است. یعنی به عبارت دیگر سطح تعلیمی که عارض بر این فرش یا دیوار یا منزل شده است، خودش مکان آن را تشکیل می‌دهد.

کره زمین در مکان واقع نشده است بلکه خود سطح خارجی کره زمین مکان برای او است. به عبارت دیگر اگر ما آمدم تمام ستارگان و سیارات را از بین بردیم، یک‌دفعه شما صبح چشم از خواب باز می‌کنید و هیچ چیزی نمی‌بینید؛ نه کره زمین می‌بینید، نه کره قمر می‌بینید، نه شمسی می‌بینید و نه ستاره‌ای می‌بینید، در این صورت می‌توانید بگویید که اصلاً مکانی وجود ندارد؛ چون مکان عبارت از سطح خارجی جسم است و وقتی که جسمی نبود مکان هم نیست.

آن وقت ارتباط آن جسم با اشیاء دیگر، مکان او را مشخص می‌کند. یعنی الآن من در اینجا نشسته‌ام و یک ارتباطی با آقای فلانی دارم، یک ارتباطی با این پارچ دارم، یک انتسابی با شما دارم، این ارتباطات من با

جوانب من که مکان من نیست بلکه مکان من همین سطح من است که موضع آن در ارتباط با جوانب مشخص می‌شود. بعد اگر من خود را تغییر دادم جوانب من نیز طبعاً تغییر پیدا می‌کنند و لذا تغییر از اینجا پیدا می‌شود.

لزوم تحقق سه چیز در خارج برای انجام حرکت

ما متوجه شدیم که حرکت در خارج نداریم و هرچه هست همان متحرک است. و این متحرک به واسطه تغییری که در وضع خودش می‌دهد حرکت را به وجود می‌آورد و در این صورت ما می‌گوییم که در خارج حرکتی وجود پیدا کرد، حرکتی ایجاد شد. حالا آن متحرک برای این تغییر خودش چه کاری را انجام می‌دهد؟ غیر از این است که از اجزاء کم عبور می‌کند و به انتها می‌رسد؟ مگر غیر از این، کار دیگری انجام می‌دهد؟

الآن من در اینجا نشسته‌ام و می‌خواهم به آنجا بروم؛ طبعاً از این کمی که روی آن قرار گرفته‌ام باید عبور بکنم - حالا شما آن کم را متصل می‌گیرید - باید از این کم عبور بکنم و با امتدادی که این کم متصل دارد حرکت من هم حرکت متصلی خواهد شد. پس حرکت من که حرکت متصلی است منطبق بر این کم متصل است و به واسطه آن تغییری که در من پیدا می‌شود کم کم کم این کم طی می‌شود و من به آخر می‌رسم. کم تغییر پیدا نمی‌کند و سر جایش است، من هستم که با حرکت خودم، خودم را بر این کم منطبق می‌کنم. یعنی در اینجا سه چیز باید متحقق بشود:

شیء اول: حرکتی که من به خودم می‌دهم.

شیء دوم: زمانی که بر این حرکت من عارض می‌شود.

شیء سوم: عبارت از آن کم خارجی است که حرکت و زمان، منطبق بر آن کم مسافت می‌شوند.

این سه چیز باید در خارج متحقق بشوند تا حرکت انجام بگیرد. دو چیز از آنها به دست من است و یکی به دست من نیست؛ آن کم خارجی به دست من نیست اما آن تحرکی که در خارج انجام می‌گیرد و به واسطه آن تحرک، زمان هم در خارج مفهوم پیدا می‌کند و مصداق پیدا می‌کند، به دست من است.

در زمان هم بحث است که آیا زمان وجود خارجی دارد یا زمان عبارت از حرکت متحرک و شدن‌هایی است که زمان را در خارج به وجود می‌آورند؟ یعنی همان بحثی که درباره مکان است همان بحث هم درباره زمان است.

محال بودن حرکت، لازمه فعلیت اجزاء لا یتناهی

به هر صورت - حالا ما می‌گوییم که زمان در خارج وجود دارد - این حرکتی که می‌کنم منطبق بر آن زمان است؛ یک وقت حرکت من سریع است پس زمان کمتری را اشغال می‌کند، یک وقت حرکت من بطی است پس زمان بیشتری را اشغال می‌کند، حرکت من سریع است و مسافت هم زیاد است پس در اینجا مسافت بیشتری طی می‌شود، حرکت من سریع است و مسافت کم است پس مسافت کمتری طی می‌شود، حرکت

بطيء است و مسافت زياد است، حرکت بطيء است و مسافت کم است و ... اينها فرض هايی است که امکان دارد شما در خارج آنها را انجام بدهيد.

بنابراين آن متحرکی که می خواهد به واسطه حرکت، اين مسافت را طی بکند می آيد اين اجزاء فرضی اين مسافت را به طور مرتب تبديل می کند و پشت سر می گذارد. غير از اين است؟! يعنی وقتی که به اين نقطه از مسافت می آيد، مسافت قبلی کنار می رود چون دارد در زمان حرکت می کند و زمان هم دو جزء دارد: جزء گذشته و جزء آينده. ما زمان حال نداريم؛ به هر جا که نرسيده ايم زمان آينده است، به هر جا که رسيده ايم زمان گذشته است.

پس دائماً متحرک در گذشته حرکت می کند و همين طور زمان می گذرد. آينده که هنوز نيامده است پس متحرک به طور مرتب گذشته را دارد اضافه می کند و اين اضافه کردن گذشته، مساوی است با گذراندن کمی که در خارج دارد انجام می گيرد. اين دو بر همدیگر منطبق هستند يعنی به هر مقدار که زمان می گذرد به همان مقدار از کمّ دارد عبور می شود. پس اگر ما اين کمّ را اجزاء لا يتناهی خارجي بالفعل بدانيم لازمه اش اين است که متحرک در اين عبور از جزء لا يتناهی عبور بکند و **هو محال**؛ اين محال است. لذا در اینجا می توانيم بگويم که پاسخ بوعلی به ابوریحان در قوت و متانت خودش باقی است.^۱ اين عرض بنده نسبت به اين مسئله بود.

اللّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

^۱ الحکمة المتعالیة، ج ۵، ص ۴۶.